درس هشتم : از پاریز تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الاغ تور» راه می افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از«کرّان» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اُتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریورماه هزار و سیصد و شانزده شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

قلمرو زبانی : پاریز : نام بخشی در شهرستان سیرجان در استان کرمان. / الاغ تور : به طنز « با الاغ حرکت کردیم» / فرسخ: فرسنگ ، حدود شش کیلومتر / ده فرسخ راه : وابستهٔ وابسته ، سه فرسخ کوهستانی / کران : نام روستایی در بخش پاریز / چریغ آفتاب: تلفّظ محلی « چراغ » نزد مردم سیرجان ؛ طلوع آفتاب ، صبح زود / اُتراق : توقّف چند روزه در سفر به جایی ، موقتاً در جایی اقامت گزیدن/

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سی و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامهٔ تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارجِ قریب شش ماه من بود.

قلمرو زبانی : دوباره : دو + بار + ه / دانشسرا : دان + ـِش + سرا / تداعی: یادآوری ، به یاد آوردن / قریب : نزدیک /

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران برای یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارتخانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارتخانه است – پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا تجارتخانه باشد. گفتم:«حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم.» او گفت:« بده ؛ پول را بده» خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیهٔ روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می رود، پاره کرد. روی آن حوالهٔ سیصد تومان به تهران نوشت و امضا کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ وهیچ...

قلمرو زبانی : مُحصّل ک دانش آموز / تجارت خانه : جایی که در آن عهد داد وستد متمرکز می گردد . مکانی که بازرگانی در آن صورت می گیرد. / حواله : نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. / دهاتی : روستایی / کازیه : جا کاغذی ، جعبهٔ چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند.

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم(۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هرجا می رود، گمان می‌کند به غایت‌القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

قلمرو زبانی : استبعاد : دور دانستن ، بعید شمردن چیزی ؛ استبعاد داشتن : بعید و دور بودن از تحقّق و وقوع امری/ غایت القصوا : حدّ نهایی چیزی ، کمالِ مطلوب /

قلمرو ادبی : تشبیه : سیرجان مانند آخر دنیا بود . / اروپا را مانند دنیا دانسته است /

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می کند؛ البتّه توقّف ما در امّان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی ها، در این دو شهر تنها یک« سَرپری» زدیم. از امّان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

قلمرو زبانی : امّان : پایتخت کشور اردن / آتن : پایتخت کشور یونان / سرپر: توقف کوتاه ، هرگاه مرغی از اوج ، یک لحظه بر زمین بنشیند و دوباره برخیزد، این توقّف کوتاه را « سرپرزدن » می گویند. /

قلمرو ادبی : تشبیه : تصوّرات تاریخی مانند دریایی است. / جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است. / فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دوهزار و هشتصد سال قبل حتّی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رای می گرفتند و رای می دادند، از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

قلمرو زبانی : نوساز : نوساخته شده / مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند: به طنز یعنی « چیزی ندیده اند / مهد: گهواره / دموکراسی : حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارهای آن به وسیلهٔ نمایندگانی که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود / برای آب خوردن : کوچکترین کار / جرّاره : ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می شود/ مار غاشیه : ماری بسیار خطرناک در دوزخ ؛ غاشیه : سوره ای از قرآن ، یکی از نام های قیامت /

قلمرو ادبی: عبارتِ « مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند.» به طنز بیان شده است .

تشخیص: شوخی روزگار / کنایه : برای آب خوردن / تشبیه : آتن مانند مهدی است / دموکراسی قرن بیستم را به عقرب جرّاره تشبیه کرده است. / حکومت سرهنگ ها مانند مار غاشیه هستند/

رم ،پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خوردهٔ آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانهٔ رود تیبر می خواندند امّا دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند. آخرین چراغ امپراطوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند امّا همه می دانیم که « دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته‌اند که « امپراطوری های

بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولا از سوءهاضمه می میرند.».

قلمرو زبانی : پایتخت ایتالیا : بدل / قطور : ضخیم / بارو : قلعه بارو های دود خورده : قدیمی / فراز : بالا / کرانه : طرف ، جانب، ساحل / تیبر: رودی در ایتالیا / نیل : رودی در مصر / حبشه : نام قدیم اتیوپی / مستجل : زودگذر ، شتابنده /

قلمرو ادبی : تشخیص: دیوارهای بارو ها چیزی را بازگو کنند. / مجاز : سواحل دریای سیاه و کرانه های فُرات / تشبیه : آتش عشق / حیات شان مانند چراغی بود / استعاره : دنیا همیشه به یک رو نمی ماند (دنیا مانند چیزی اس که رو داشته باشد) / تشبیه : آخرین امپراطوری روم مانند چراغی بود. / امپراطوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولا از سوءهاضمه می میرند

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد امّا امروز به جای همهٔ آن حرف‌ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می‌بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم. (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

قلمرو زبانی : طاق : سقف خمیده و محدّب ، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند ؛ طاق ضربی : طاق احداث شده بین دهانهٔ دو تیرآهن که آن را با آجر و ملاط گچ می سازند. / یک روز : زمانی / چشم داشت : انتظار داشت ، امید داشت / از آن چشم می زد : بیم داشت ، هراس داشت /

قلمرو ادبی : تشخیص : دیوار های کهن حکایت داشته باشند / کنایه : چشم داشتن

کاووس کیانی که کی‌اش نام نهاده‌اند کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند ؟

قلمرو زبانی : کاووس : نام یکی از پادشاهان کیانی / کیانی : کیانی : منسوب به کیان ، کیان : کی ها ، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا. / کی : کی: پادشاه ، هر یک از پادشاهان سلسلهٔ کیان / ش : جهش ضمیر « نامش را » / نقش دستوری« کی » درمصرع اول :مسند

قلمرو ادبی: تلمیح: به حکومت پادشاهی کاووس وناپایداری قدرت ها / جناس: کی (پادشاه)؟ ، کی (چه موقع)

قلمرو فکری : کاووس کیانی را پادشاه نامیده اند ؛ پادشاه بود؟ در کجا پادشاه بود؟ چه موقع پادشاه بود؟

خاکی‌است که رنگین شده ازخون ضعیفان این ملک که بغداد و ری‌اش نام نهادند

قلمرو زبانی : رنگین : وندی (رنگ+ ین) / مُلک : سرزمین / بغداد : نام شهر/ ری : نام شهر/ ش: جهش ضمیر (نامش، مضاف الیه کنامِ آن)

قلمرو ادبی : مجاز : خاک سرزمین / کنایه : رنگین شدن خاک ازخون کنایه از کشته شدن عده ای زیاد / تناسب : بغداد ، ری که نام شهر هستند

قلمرو فکری : این سرزمینی که اکنون بغداد و ری می نامند ؛ خاکش از خون انسان های ضعیف رنگین شده است تا به این شهرت و آبادانی رسیده اند.

با خاک عجین آمـد و از تـاک عیـان شد　　خـون دل شاهـان که مـی‌اش نام نهـادند

قلمرو زبانی : عجین : عجین شدن ، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز. / آمد : شد / تاک : درخت انگور / عیان : آشکار / ش: جهش ضمیر ، نامش /

قلمرو ادبی : تناسب : تاک ، می / جناس : خاک وتاک / خـون دل : کنایه از ناراحتی وسختی / حسن تعلیل : سرخی از خون شاهان است

قلمرو فکری : این می و شراب ، در حقیقت خون دل شاهان است که با خاک آمیخته شد و از درخت انگور خودش را آشکار ساخت.

صد تیـغ جفا بر سـر و تن دید یکی چوب　　تا شد تهـی از خویـش و نی‌اش نام نهادند

قلمرو زبانی : جفا : ستم / تهی : خالی

قلمرو ادبی : تشبیه : تیغ جفا (جفا مانند تیغ است) / تشخیص: به چوب جفا کنند و بر سر و تنش بکوبند.

مجاز : سـر و تن مجازا وجود / حسن تعلیل : شاعر دلیل تهی بودن نی و نام نی داشتن را به خاطر تیغ جفا می داند

تناسب: سر ، تن / نی ، تهی / اغراق: صد (منظور عدد نیست بلکه بسیار است)

قلمرو فکری : یک چوب، ظلم و ستم های بسیاری را دید تا توانست از خود تهی بشود و نام نی را بپذیرد.

دل گـرمی و دم سـردی ما بـود که گـاهی　　مـرداد مـه و گـاه دی‌اش نـام نـهـادند

قلمرو زبانی : دل گرمی: شادی و خوشی / دم سردی : ناراحتی /

قلمرو ادبی : تضاد: دل گرمی ، دم سردی / مرداد ماه ، دی ماه / کنایه : دل گرم بودن کنایه از امید واری ، دم سرد بودن کنایه از ناراحتی وناامیدی / حسن تعلیل : ماه مرداد ، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است – دی ماه ، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است

قلمرو فکری : دل گرمی و دل سردی ما ، مرداد ماه را گرم ساخته است و دی ماه را سرد.

آیین طـریـق از نفـس پیـر مغـان یافت　　آن‌خضـر که فـرخنـده پی‌اش نام نهادند

قلمرو زبانی : آیین : روش / طریق: راه / نفس: سخن ، همراهی / مغان : موبدان زرتشتی ؛ در ادبیات عرفانی ، عارف کامل و مرشد را گویند. / خضر: نام پیامبری است ، تا روز قیامت زنده است و مسافران در خشکی را یاری می دهد. معروف است که خضر آب حیات (آب حیوان) را خورده است و همیشه زنده است. / فرخنده : مبارک / پی : اثر، نشان ، اثر پا بر زمین/ نقش ش درمصرع دوم :مضاف الیه

قلمرو ادبی : مجاز: « نفس» مجاز از سخن / تلمیح: پیر مغان - حضرت خضر/تناسب:طریق .پیر.خضر

قلمرو فکری : آن خضر را که مبارک نشان و اثر، گفته اند به این دلیل است که آیینِ راه و روش را از همراهی(سخنان) پیر مغان یافته است

با راه‌آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده‌بودند و بر بالای آن با خطّ درشت و بسیار روشن نوشته بود:«دراینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود:« این مطلب را هیچگاه فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجّه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آورد! امّا نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپّه های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی‌داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپهٔ یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آنرا چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسّمهٔ شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت:« این تپّه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هرکدام، یک طَبَق پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق های خاک، این تپه را به وجود آورده‌است تا ما با بالای آن برویم و محوّطهٔ میدان را تماشا کنیم.

قلمرو ادبی: مجاز : دنیا (مردم دنیا) / تشخیص : دنیا عجیب فراموشکار است

علاوه بر آن، یک « پانوراما » در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیوارهٔ آن از اطراف، منظرهٔ جنگ واترلو را به صورت نقّاشی مجسّم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقّاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظّم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دوردست بر اسب سفید، متفکّر، به دورنمای جنگ می نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرّک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می گفت:«تمام این مناظر براساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوّم کتا ب بینوایان – ساخته شده؛ یعنی نقّاش و طرّاح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقّاشی کرده‌اند.» من شاید حدود ۳۵ سال پیش این شهر را در پاریس خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسّم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت‌زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان ویکتور هوگو.

این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسندهٔ

بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجّه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدّن فرانسوی را حتّی در دل دهات دور افتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی های دو گل.

شارلمانی: از پادشاهان فرانسه در قرن هشتم میلادی

از پاریز تا پاریس، محمد ابراهیم باستانی پاریزی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- واژهٔ « طاق » در هر بیت ، به چه معناست ؟

الف) طاق پذیر است عشق ، جفت نخواهد حریف/ بـر نَمَـط عشـق اگـر پـای نهی طاق نه خاقانی

یکتا وبی همتا

ب) نـهـاده بـــه طـاق انـــدرون تـخـتِ زر/ نـشـانـده بـه هـر پـایـه ای در گـهـر فردوسی

ایوان ومجازا عمارت

پ) چون ابروی معشـوقان با طـاق و رواق است / چون روی پری رویان با رنگ و نگار است منوچهری

حالت خمیدگیوگنبدی شکل بودن

۲- پنج گروه کلمهٔ مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

۳- همان طور که می دانید گروه اسمی از « هسته » و « وابسته » تشکیل می شود . بعضی از وابسته ها نیز می توانند وابسته ای داشته باشند.

اکنون به معرّفی سه نوع از وابسته های وابسته می پردازیم:

الف) ممّیز: معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، میان صفت شمارشی و موصوف آن، اسمی می آید که وابستهٔ عدد است و « ممّیز» نام دارد.

توجّه : ممیّز با عدد همراه خود، یک جا وابستهٔ هسته می شود ؛ نمونه: دو تخته فرش

ممیّزها عبارت اند از :

«تن، کیلوگرم، گرم، من، سیر و ... » برای وزن

« فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، سانتی متر، میلی متر و ... » برای طول

«دست» برای تعداد معیّنی از لباس، میز و صندلی، ظرف

«توپ و طاقه» برای پارچه

«تخته» برای فرش

«دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آنها

«تا» برای بسیاری از اشیا

و ...

نمونه : هفت فرسخ راه

کلمهٔ « فرسخ » ، وابستهٔ وابسته از نوع « ممیّز» است.

ب) مضاف الیه مضاف الیه : اسم + ـِ + اسم

در برخی از گروه های اسمی ، « مضاف الیه » ، در جایگاه « وابستهٔ » هسته قرار می گیرد ؛ آنگاه این مضاف الیه ، خود ، وابسته ای از نوع « اسم » در نقش مضاف الیه می پذیرد ؛ نمونه :

محوّطهٔ میدانِ شهر

هسته مضاف الیه مضاف الیه

وسعتِ استانِ کرمان

واژه های « شهر» و « کرمان » وابستهٔ وابسته از نوع « مضاف الیه مضاف الیه » هستند.

توجّه : اسم یا هر کلمه ای که در حکم اسم (ضمیر ، صفت جانشین اسم) باشد، در جایگاه مضاف الیه مضاف الیه قرار می گیرد؛ مثال :

گیراییِ سخنِ او

هسته مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه

قدرت قلم نویسنده

هسته مضاف الیه مضاف الیه

« او » و « نوسنده » ، وابستهٔ وابسته ، از نوع « مضاف الیه مضاف الیه » هستند.

پ) صفتِ مضاف الیه : اسم + ـِ + صفت / اسم + ـَ + صفت پیشین + اسم

در این نوع گروه اسمی ، « مضاف الیه » که وابستهٔ « هسته » است ، به کمک « صفت » (پسین یا پیشین) توضیح داده می شود؛ نمونه :

دانش آموز پایهٔ دوازدهم

هسته مضاف الیه صفت

اسیر این جهان

هسته صفت مضاف الیه

یادآوری خاطرهٔ دلپذیر

برنامهٔ کدام سفر ؟

در مثال های بالا ، واژه های « دوازدهم » « این » ، دلپذیر » و «کدام » وابستهٔ وابسته از نوع « صفتِ مضاف الیه » هستند.

از متن درس ، برای هر یک از انواع « وابسته های وابسته » نمونه ای مناسب بیابید.

قلمرو ادبی :

۱- عبارت و بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد.

مجاز : « دنیا » مجاز از مردم دنیا / کنایه : « چشم داشتن »: توجه داشتن - « چشم می زد » : می ترسید

کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند

تلمیح : پادشاهی کاووس . کنایه : کی بود ؟ کجا بود ؟ کی اش نام نهادند : کنایه از به سرعت سپری شدن ایام عمر / جناس همسان : کی.کی

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

تضاد: دل گرمی ، دم سردی / مرداد ماه ، دی ماه / کنایه : دل گرم بودن ، دم سرد بودن / حسن تعلیل : ماه مرداد ، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است – دی ماه ، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مَثَل است؟

« از بیم عقرب جرّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیهٔ حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.»

از چاله به چاه افتادن

قلمرو فکری :

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته اندکه « امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوءِ هاضمه می میرند »

عدم استفاده درست از قدرت وفرصت

۲- مفهوم کلیّ هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلّی
با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند	ناپایداری حکومت هاوقدرت ها
آیین طریق از نَفَس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند	لزوم پیروی از پیر طریقت ، برای رسیدن به سعادت

۳- با توّجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

گنج حکمت : سه مرکب زندگی

نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که :« روزگار چگونه می گذرانی؟»

گفت:«سه مَرکب دارم؛ بازبسته ؛ چون نعمتی پدید آید، بر مَرکب شُکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مَرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مَرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

تذکرهٔ الاولیاء، عطّار

قلمرو زبانی : اخلاص: خلوص نیت داشتن / مرکب :هرانچه بران سوارشوند

قلمرو ادبی : مرکب شکر :تشبیه / مرکب صبر :تشبیه / مرکب اخلاص :تشبیه / بر مَرکب صبر نشینم : کنایه از صبورباشم برمَرکب شُکر نشینم : کنایه ازشکرگزار باشم / بر مَرکب اخلاص نشینم : کنایه از مخلص باشم

قلمروفکری: پیام: شکرگزاری بر نعمت صبر بر بلا واخلاص در عبادت